

اعجاز قرآن در زبان تفهیم

ابراهیم حسن زاده *

۱- معنای اعجاز

اعجاز در لغت آمده: «اعجزه الشیء، فاته فلاناً وجدته عاجزاً، صیره عاجزاً»^۱ او را ناتوان ساخت، و یا چیزی که، از دست برود، کسی را ناتوان یافت که یارای مقابله با او را ندارد، اعجاز از باب افعال و مصدر مزید فیه از عجز است «اذا لم یستطع امرأ، ضد قدره و اذا تمکن منه یقال اعجزه الامر و اذا حاول القیام فلم تسعه قدرته و اعجزت فلاناً و اذا وجدته عاجزاً او جعلته عاجزاً»^۲

اعجاز به معنای کسی که توان کاری را ندارد و ضد قدرت است و گفته می شود: فلان کار او را ناتوان ساخت، اگر به انجام کاری اقدام کند و که آن را انجام دهد نمی تواند و جمله (عجز فلاناً) به دو معنای می آید، او را ناتوان یافتیم، یا او را زمین گیر کردم و قدرت و توانایی او را از او گرفتم، واژه عجز در قرآن در چند مورد بکار رفته است:

۱- در مورد مطلق ناتوانی در آخر کار است، «... فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ...»^۳ «وَمَا كَانَ اللَّهُ

لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»^۴ تمام موجودات در برابر خدای سبحان ناتوان اند.

۲- معجزه به معنی ناتوانی همیشگی آمده است و ناتوانی استمرار دار، «وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا

مُعْجِزِينَ»^۵ یعنی: پیوسته در حالی که ناتوانند در ستیز با حق تلاش می کنند.

۳- عجز که جمع آن عجایز است به معنای ضعف مفرط، فقدان نیروی جسمانی است: «قَالَتْ

يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ»^۶

۴- عجز که جمع آن اعجاز است بیخ و ریشه درخت را گویند که قوام و حیات درخت به آن بستگی دارد و ضعف و سستی ریشه درخت موجب زوال و خشک شدن درخت می گردد. « فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرَعى كَانَهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيةٍ »^۷

در آن مدت مردم را فرو افتاده می دیدی، گویا تنها نخلهای میان تهی و خشک شده اند. بنابراین در مفهوم اعجاز سلب قدرت و توانایی و گرفتن نیرو از دیگران نهفته است. در مرور زمان در عرف مردم به معنای ناتوان بودن دیگران و در مثل آن بکار رفته ولی در اصطلاح از معجزه و اعجاز تعریف دیگری شده که در پی می آید.

۲- اعجاز در اصطلاح

اعجاز در اصطلاح شرع، کاری است که خلاف عادت باشد چه ترک باشد، چه فعل، بشرط پیش خواندن خصم در برابری و پیروز گردیدن در آن به طوری که مثل آن را نتوان آورد، این که فعل و ترک را در تعریف آورده جهت آنست که معجزه، همانطور که به اتیان کار غیر عادی بعمل می آید و همچنین در ترک امر معتاد نیز صورت پذیرد. مثل این که از خوردن غذا در مدتی غیر معتاد خودداری کند در حالی که تندرستی و زندگانی خود را حفظ نماید و مقصود از پیش خواندن خصم آن است که او را به معارضه کردن در کاری که دلیل بر پیامبری خود می دانند، دعوت نمایند و ناچار خرق عادت موافق و مثبت مدعا باشد. اگر موافق نباشد دلالتی بر اثبات مدعی ندارد، بنابراین به سخن آمدن جمادات بدان صورت که مدعی را کذاب و دروغگو خوانند معجزه نتواند بود، زیرا که موافق با ادعا نیست، بلکه مخالف آن است. و همچنین ارهاص و کرامت، معجزه نیستند، چون مقرون به ادعا نمی باشد.^۸

معجزه، چیزی است که بر خلاف عادت باشد و بر دو قسم است: چیزی که عادت بر ثبوت آن قرار گرفته و، با تصرف پیامبر آن عادت بشکند و ثبوت پیدا نکند و یا چیزی عادتاً ثابت نشده و با تصرف پیامبر ثابت شود بشرط این که معجزه با مدعا مطابقت داشته باشد. مثلاً عادت جاری نیست که عصای چوبین ازدها شود و عادت آن نیست که پهلوان نیرومند از برداشتن شمشیر سبک عاجز شود و با اعجاز نبی (ص) چنان شود که هرگاه خواست آنرا بردارد، نتواند، آن معجزه است به شرطی که موافق ادعا باشد، اگر ادعا کند که کور را شفا می دهد و اتفاقاً او را کر کرد، گرچه خرق عادت است ولی معجزه نیست.^۹

از مجموع این دو بیان بر می آید چند امر در معجزه باید لحاظ گردد:

الف - فعل انجام شده بر خلاف عادت جاری شده باشد، چه فعل، فعلی سلبی و یا ایجابی باشد، کاری را که عادتاً قادر به انجام و ترک آن نیستند، نسبت فعل و ترک فعل به فاعل یکسان باشد، یا کاری که امکان فعل آن در عادت نباشد، مانند آن که در کویری از دل سنگ آب جاری سازد.

ب- انجام معجزه با ادعای پیامبری باشد، کار خارق العاده بدون ادعا معجزه نیست.

ج - معجزه با ادعا مطابقت و موافقت داشته باشد، آنچه در عالم خارج واقع شده مطابق وجود لفظی که ادعا شده، باید باشد.

د- قید عادت را در تعریف اصطلاحی معجزه می آورند تا قید چهارمی را نیز برسانند. که نفس معجزه امکان عقلی داشته باشد چون معجزه امکان ندارد در محال عقلی واقع شود مثل اجتماع ضدین یا نقضین در موضوع واحد. متعلق معجزه چیزهای ممتنع الوجود واقع نمی شود، چون معجزه محال عادی است و نه محال عقلی.

در زمینه پیوند و ارتباط پدیده های جهان با همدیگر و همین طور با مبدأ هستی این گونه تفسیر می یابد که تمام پدیده های عالم از مجرای طبیعی اسباب و مسببات فیض وجود می گیرد، در عین آن که ارتباط بنیادی تک تک آنان با خدای هستی بخش محفوظ است، «وان من شی الا عندنا خزائنه»^{۱۰} آیه شریفه دلالت می کند که اشیاء با تقدیر الهی از ساحت بساطت به مرحله تعیین و تشخیص همراه با تمام روابط و خصوصیات علی و معلولی می پیوندند: همانطور که مفاد برخی آیات و روایات است، ارتباط سببی ویژه خدا، نسبت به پدیده گان، راهی نافذ است، هر چند طروق عادی و اسباب به روی او مسدود باشد، «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^{۱۱} «اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^{۱۲} مضمون این آیات بیان کننده این نکته است که در هر موردی سبب طبیعی پنهانی مخصوص به آن نهفته است که برای ما ناشناخته است اما مقهور اراده قیومی خداوند است.^{۱۳}

بنابراین طریحی معجزه را این گونه تعریف کرده است:

«والمعجزه الامر الخارق العاده المطابق للدعوى المقرون بالتحدى وقد ذكر المسلمون للنبي (ص)

الف معجزه، منها القرآن»^{۱۴}

(معجزه یک امر خارق العاده که همراه با تحدى و ادعا و مطابق با مدعى است و مسلمانان برای پیامبر اسلام (ص) هزار معجزه از جمله آن، قرآن را شمرده اند.)

استاد معرفت دامت برکاته : در تعریف معجزه فرموده: « المعجزه مصطلحهم تطلق علی کل امر خارق العاده اذا قرن بالتحدی سلم عن المعارضه یظهره الله علی اید انبیائه لیکون دلیلاً علی صدق رسالاتهم »^{۱۵}

(معجزه در اصطلاح بر امر خارق العاده اطلاق می شود که همراه تحدی و سالم از معارض که خداوند بدست انبیا ظاهر می گرداند، تا دلیل بر صدق رسالتشان باشد.)
از مجموع معلومات گذشته می توان معجزه را این گونه تعریف کرد تا جامع تر باشد:
معجزه انجام دادن کاری بدست انبیا است برای تصدیق رسالتشان که با ادعا و تحدی صورت می پذیرد که آن معجزه مطابق مدعای شان می باشد و این خارق العاده از ناموس طبیعت خارج نیست مراد از محال، محال عادی و نه محال عقلی است، چون سنت خداوند در نظام هستی منطبق بر علت و معلول استوار است.

۳- انواع معجزه:

معجزه هایی که در گذشته واقع گردیده و به تواتر به ما رسیده متنوع هستند. راغب اصفهانی معجزه را به حسی و عقلی تقسیم می کند. معجزه های حسی بدست انبیا واقع شده و به چشم می آید. مانند: ناقه صالح، طوفان نوح، آتش ابراهیم و عصای موسی (علیهم السلام) اما عقلی به حس نمی آید و به چشم دیده نمی شود، مانند: اخباری از غیب، تعریضاً و یا صراحتاً آوردن، و بیان حقایق علوم که بدون تحصیل بدست آمده است.

اعجاز حسی، برای همگان قابل درک است، ولی امکان اشتباه، میان معجزه حقیقی و اموری نظیر جادوگری، وجود دارد که جز عالمان به این امور، نوعاً کسی قدرت تشخیص آن را ندارند. درک معجزه عقلی جز برای عقول برتر و اندیشه های دقیق امکان پذیر نیست، خداوند برای فرومایگان خیره سر، اکثر معجزات انبیا سلف را، حسی قرار داده است، اما چون امت اسلامی رشد یافته، دارای ذکاوت و فهم است، اکثر معجزه های پیامبر اسلام (ص) را عقلی قرار داده است.^{۱۶}

قرآن معجزه ای آمیخته از حس و عقل است، الفاظ قرآن در وجود کتابت به چشم می آید و آوای الفاظ در هنگام قرائت شنیده می شود و ذوقی درونی انسان زیبایی قرآن را احساس می کند. قرآن چشیدنی و دیدنی است، و در ماورای وجود الفاظ، حاکی از معانی است که اندیشه ها را به جولان می آورد البته برخی از اندیشه ها، یارای درک مفاهیم بلند قرآن را ندارند. واژه های قرآن چنان چینش شده، که اگر واژه ای را جابجا کنیم و یا بخواهیم تغییر بدهیم. و جای آن واژه،

واژه هم نشین بکار بریم، امکان ندارد. قالب جمله های قرآنی به نحوی اند که دست زدن به آن ها محال می باشد، هر کدام از الفاظ که در فصول کلام به کار رفته ، در بهترین و مناسب ترین جای قرار داده شده اند، به طوری که اگر از آنجا به جای دیگر انتقال یابد، این تغییر موجب دگرگونی معنی یا فساد کلام می گردد، یا سبب از بین رفتن رونق و شکوه کلام، در نتیجه ساقط شدن بلاغت می شود. علت این امر آنست که در کلام، الفاظی که از نظر معنی به هم نزدیکند وجود دارد که بسیاری از مردم آنها را در معنی و مقصود خطاب یکی حساب می کنند نظیر علم، معرفت، حمد، شکر، نعت، وصف، بلی و نعم، اما در حقیقت این گونه نیست، زیرا هر لفظی دارای ویژگی است که آن را از لفظ متشابه جدا می کند، برای اثبات فرق بین الفاظی که گمان می شود، دارای یک معنی و مقصودند، با این که از جهت معنی مختلف و متباینند و اینکه الفاظ قرآن ممتاز و برگزیده اند، و بر دقیق ترین معانی آن دلالت می کند برای نمونه، برادران یوسف در مورد ناپدید شدن یوسف، به یعقوب گفتند: «اکله الذئب» گرگ او را خورد؛ و گفتند «احترسه» او را درید، زیرا اگر کلمه دوم را به کار می بردند، یعقوب از آنان قسمت های به جا مانده ای از بدن یوسف را می خواست. اما (اکل) عبارت از فانی شدن جسم در جسم دیگر است^{۱۷} انحصار معجزه حسی و عقلی در قرآن کریم حکایت از جاودانگی و جهانی بودن مخاطب قرآن می نماید و از عقل و حس هر دو بهره می گیرند و این نهایت شاخص بودن اعجاز قرآن در میان کتب آسمانی است.

تشخیص معجزه

پیامبران معجزه را برای تصدیق نبوت و صحت ادعایشان در جامعه ظاهر می گردانند، افراد خردمند و نخبگان و قوم که قادر به شناخت معجزه بودند، ادعای پیامبران را تصدیق می نمودند و اعتراف می کردند که واقعیت دارد و تخیل و تسخیر خیال نیست، به همین دلیل معجزه پیامبران متناسب با توانایی علمی و دانش رواج یافته در جامعه بوده است، چنانچه در عصر موسی(ع) اجماع نبوغ بشری در سحر و جادوگری متمرکز شده بود، بشریت در تولید علم جادوگری، به کمال رسیده بود، معجزه حضرت موسی(ع) اژدها شدن عصا بود، اژدهای موسی(ع) تمام آثار سحر جادوگران که ریسمان را تبدیل به مارها کرده بودند، بلعید و چیزی از آن باقی نگذاشت و سپس اژدها تبدیل به عصای موسی(ع) گردید. اولین کسانی که به موسی(ع) ایمان آوردند، ساحران بودند: «قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ - قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ

عَظِيمٍ - وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ - فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ - وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سِحْرَهُمْ سَاجِدِينَ - قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ - رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ^{۱۸}

(گفت ای موسی، آیا تو می افکنی و یا ما افکنیم، گفت شما بیفکنید، چون انداختند دیدگان مردم را فسون کردند و آنان را به ترس انداختند و جادوگری بزرگ در میان آوردند، به موسی وحی کردیم عصایت را بینداز، پس انداخت و ازدها شد و ناگهان آنچه را به دروغ ساخته بودند فرو بلعیدند، پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که کردند باطل شد، و در آنجا مغلوب و خوار گردیدند، ساحران به سجده در افتادند، گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون،)

و آنان فهمیدند، کار ماهیت جادو ندارد، بلکه آیات الهی است و در مجلس فرعون بدون ترس و واهمه به حضرت موسی(ع) ایمان آوردند، تا حضرت موسی (ع) آنان را از تاریکی به روشنایی راهنما باشد و عقل آنان را از اصنام جاهلیت پاک نماید.

اما زمانی نگذشت، که یهودیان رسالت موسی (ع) را به باطل در آمیختند و کلمات خداوند را تحریف کردند، پس وای بر آنان که نوشته ای بدست خویش می نویسند و سپس می گویند این از جانب خداست، تا بدین وسیله بهایی اندک به چنگ آورند. پس وای بر آنان از آنچه بدستان خود نوشته اند وای از آنچه بدست می آورند. ^{۱۹}

در این دوران بشریت، از شر دسته های فتنه گر یهودی رنج می بردند، آنان که چهره رسالت پیامبر خویش را دگرگون کرده و آن سان شدند که خداوند، درباره شان می گوید: (حکایت آنان که تورات بدست آنان نهاده شده و اما آن را بدرستی بر نگرفتند، حکایت خری است که کتاب حمل می کند، بد حکایتی است، حکایت طایفه ای که آیات خداوند را دروغ شمردند، خداوند طایفه ی ستمکاران را هدایت نمی کنند.) ^{۲۰}

عصر پرستش قهرمانی ها، جای خودش را به پرستش تعدد خدایان داد. نبوغ بشریت در این روزگار به کار طبابت و امور خارق العاده، تمرکز یافته بود، بیماری های دشوار را مداوا می کردند و با استفاده از خاصیت برخی موجودات در طبابت پیشرفت چشم گیر حاصل شده بود، در ضمن شرک و تعدد خدایان رواج یافته بود و روحانیون احکام خدا را طبق میل اشراف جامعه تغییر می دادند، شریعت به میل قدرت تفسیر می شد، احکام آسمانی موسی(ع) به دست چند روحانی که وسیله ارباب قدرت بودند به نفع آنان تغییر می یافت، چنانچه خدای سبحان درباره بر انگیخته شدن حضرت عیسی (ع) می فرماید: « وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ

شیر

اعجاز قرآن در زبان تفهیم

فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. ٢١

او را به عنوان پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستند، که به آنان می گوید در حقیقت من از جانب پروردگارتان برای تان معجزه ای آورده ام، من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و آنگاه در آن می دمم و پس از اذن خدا پرنده ای می شود و به اذن خدا نابینایان مایه‌رزد و پستی را بهبود می بخشم، مردگان را زنده می گردانم و شما را از آنچه می خورید و در خانه های تان ذخیره می کنید خبر می دهم مسلماً در این معجزات برای شما اگر مؤمن باشید عبرت است.

مسیح آیاتی فراتر از روزگارش آورد که، مورد تأیید مردم قرار گرفته و به آن ایمان بیاورند و در پی مسیح روند و نیز آنان را از چندگانگی پرستی رها کند، و آنان را به توحید و یگانه پرستی هدایت نمایند! اما دیری نگذشت که همین معجزه خارق العاده امر را بر بسیاری از پیروانش مشتبه ساخت و معتقد شدند. او خدای است که مبعوث شده تا عصر شرک و انسان پرستی را پایان دهد، مردم را به پرستش آفریدگار یگانه فراخواند، شش قرن از بعثت مسیح (ع) گذشت، در این مدت بشریت معتقد به دین، از کشاکش میان مدعیان لاهوت و معتقدان به ناسوت مسیح به ستوه آمدند و زمان آن فرا رسیده که عقاید دینی از هرشائبه که دامن گیر توحید یعنی گوهر اساسی دین شود آزاد گردد.

خداوند در این زمان محمد بن عبدالله (ص) را برای خاتمه بخشیدن به آن غوغا سالاری، به رسالت خویش برای همه برگزید، انسانی دارای خلقت کامل و به سان دیگر انسان ها که غذا می خورند و در کوچه و بازار راه می رود، همه عوارض حیات انسان و همه عواطف و غمهای که برای انسانی باشد و برای او نیز ممکن است، معجزه بزرگی که گواهی دهنده نبوت آن پیامبر گرامی قرآن کریم بود که برای او نازل شده بود، قرآن کتابی به زبان عربی روشن که اعراب از آوردن مانند آن ناتوان بودند به این ترتیب مردم به او ایمان آوردند و او نیز با رسالت خویش انسانها را به یگانگی و پرستش خدای یگانه دعوت نمودند.

ه- قرآن

قرآن کتابی آسمانی و آیت و نشانه ی خدا برای تصدیق نبوت ختمی مرتبت، در آمیخته ای از معجزه حسی و عقلی است. قرآن دارای معارف عالیه ای است، که جز با خرد پاک و توسعه یافته درک نمی شود، قرآن در وجود لفظی خود، تمام محسنات بلاغی و بیانی و فصاحت و بدیع را جای داده است. قرآن با شیوا ترین و بی نظیرترین سبک و رساترین بیان و استوارترین محتوی، بر اعراب

روزگارش که در سخنوری و سخن دانی و نکته سنجی مهارت داشتند و تمام نبوغ عرب در محور زبان و بیان تمرکز یافته بود، نازل شد. ولید بن مغیره مخزومی که سخنوری نیرومند و از سران بلند پایه و سرشناس عرب به شمار می رفت، درباره قرآن چنین می گوید، «یا عجبا لما یقول ابن ابی کبشه: فوالله ما بشعر ولا بسحر ولا بهذا جنون وان قوله لمن کلام الله» و آنچه فرزند ابن ابی کبشه می سراید به خدا سوگند نه شعر است و نه سحر و نه گزاف گوی بی خردان، بی گمان گفته او سخن خداست. او از کنار پیامبر(ص) می گذشت و آیاتی چند از سوره مؤمن را که پیامبر(ص) دنبال نماز خود تلاوت می فرمود. شنید، گفت: «والله لقد سمعت من محمد آنفا ما هو من کلام الانس و لا من کلام الجن والله ان له حلاوه وان علیه لطلاوه وان اعلاوه لمشروان اسفله لمغدق وانه یعلو و ما یعلی»

به خدا سوگند، از محمد(ص) سخنی شنیدم که نه به سخن آدمیان می ماند و نه به سخن پریان و به خدا سوگند سخن او شیرینی ویژه و رویه زیبایی دارد، همچون درختی برومند و سر برافراشته که بلندی آن پر ثمر و اثر بخش و پایه آن استوار است و ریشه مستحکم و گسترده دارد، همانا بر دیگر سخنان برتری خواهد یافت، و سخنی دیگری بر آن برتر نخواهد گردید.^{۲۳}

نصرین حارث بن کلدی که از سران قریش و تیزهوشان عرب بود و با پیامبر اسلام(ص) دشمنی آشکار داشت. درباره عظمت قرآن و نیرومندی آن در پیشرفت دعوت با سران قریش چنین می گوید: به خدا سوگند پیش آمدی برایتان رخ داده که تاکنون چاره برای آن نیاندیشیده اید. محمد(ص) در میان شما جوانی بود آراسته، مورد پسند همگان، در سخن راستگوترین و در امانت بزرگوارترین شما بود، تا هنگامی که موی های سفید در دو طرف گونه اش هویدا گشت و آورد و آنچه را که آورد، آن گاه گفتید ساحر است، نه، به خدا سوگند هرگز سخن اش به سخن کاهنان نمی خورد، گفتید شاعر است، نه، بخدا سوگند، هرگز سخن اش بر اوزان شعری استوار نیست، گفتید دیوانه است، نه، به خدا سوگند هرگز رفتار او به دیوانگان نمی ماند، پس خود می دانید، درست بیاندهشید که رخ داد بزرگی پیش آمد کرده که نباید آن را ساده گرفت.^{۲۳}

چون حضرت محمد(ص) خاتم پیامبران و شریعت او جاودانه، قرآن معجزه ابدی و حجت برای تمام بشریت از آیندگان و گذشتگان است. در ضمن قرآن از یک خصوصیت برجسته و ممتاز دیگری نیز برخوردار است و با همان خصوصیت بر تمام معجزات پیامبران برتری دارد، آن خصوصیت کفالت و تضمین نمودن بشر است، سوق دادن آنها به نهایت کمال انسانیت. زیرا قرآن همان کتاب آسمانی است که عرب سرکش جنایت پیشه را راهنمایی نمود و آنان را از بت پرستی و مفساد اخلاقی نجات بخشید و جنگ و خون ریزی و افتخارات جاهلی در مدت خیلی کوتاه در میان آنان پایان داد، از

چنین افراد جاهل و خودخواه ملتی بوجود آورد که، از فرهنگ عالی و تاریخ درخشان و از فضایل اخلاقی و اصول انسانی کامل و نمونه برخوردار باشد. این قرآن بود که دل تاریک این افراد بت پرست و خونخوار جاهلی را روشن ساخت و از آن مردم بی رحم وحشی، افرادی ساخت که در برابر دشمنان و بت پرستان آن چنان سخت و خشن ولی در برابر اهل توحید و مسلمانان رؤوف و مهربان بودند. به هدایت قرآن بود که، مسلمانان در مدت هشتاد سال و به پیروزی دست یافت که دیگران در مدت هشتصد سال به چنین کشور گشایی دست نیافتند.^{۲۴}

۶- معجزه پشتوانه نبوت است

استاد معرفت (ره) معجزه را به عنوان ابزار دفاعی در مقابل تهاجم و ایجاد شبهه بیان می کند. استاد به آیات چند از کلام الله مجید و سیره استناد می کند که در موضوع دفع شبهه می باشد و شرح و نقد هر یک از دلایل استاد مقاله ای پنجاه صفحه ای می طلبد، بنابراین چکیده از بیاناتش را می آوریم و نقد بر کل مطلب استاد می آوریم، وارد جزئیات نمی شویم. استاد می فرماید: اکنون این سؤال پیش می آید که معجزه یک ضرورت تبلیغی یا ضرورت دفاعی یعنی پیامبران دعوت خود را از همان روز نخست با معجزه آغاز می کنند یا موقعی که با شبهه منکرین او روبرو می شوند، معجزه ارائه می دهند. سیره پیامبران و صراحت قرآن بر امر دوم دلالت دارد، اساساً هیچ پیامبری از همان آغاز دعوت خود را با معجزه همراه ننموده، ولی هنگامی که با منکران روبرو گردید و درخواست معجزه نمودند و یا بدون درخواست صرفاً برای رفع شبهات آنان معجزه آورده است، دعوت انبیاء عین صراحت حق است که با فطرت اصیل انسان دم ساز و با عقل سلیم هم آهنگ می باشد و چیزی را می گویند که با فطرت و عقل بشری بی درنگ و آزادانه پذیرفته می شود، طبق منطق قرآن همواره حق آشکار است، و برای پذیرفتن آن به دلیل و برهان نیازی نیست زیرا حق خود آشکار بوده و فطرت پاک آن را پذیرا است، امام صادق(ع) در این زمینه می فرماید: «سنت الهی بر آن جاری است، که هرگز حق با باطل اشتباه نگردد و هیچ حقی به صورت باطل جلوه ننماید و هیچ باطالی به صورت حق نمود نکند، اگر چنین نبود هرگز راهی برای شناخت حق و باطل وجود نداشت.»^{۲۵}

باید به استاد معرفت عرض کنیم که:

معجزه یک ضرورت تبلیغی است، چون هر پیامبر و نماینده احتیاج به اعتبار نامه دارد، که تصدیق نماید که او نماینده و آن فرستنده می باشد، چون پیامبر(ص)، مدعی است که از طرف خداوند به رسالت برگزیده شد، برای تصدیق این ادعا احتیاج به معجزه دارد، چون اعجاز شکستن قوانین طبیعت و انتخاب مسیری بر خلاف مجرای عمومی عالم آفرینش است، نمی تواند بدون اذن

خاص پروردگار از کسی به وقوع بپیوندد. تا قدرت و نیروی غیبی خداوند در کار نیاشد، وقوع چنین عملی غیر طبیعی از هیچ کس امکان پذیر نخواهد بود. پس اگر معجزه ای در دست کسی ظاهر شد، دلیل بر صدق گفتار و کاشف از اذن حق است، این یک حقیقت روشن و قانون کلی مسلمی است که خردمندان در امور مهم بر آن تکیه می کنند. شک و تردیدی به خود راه نمی دهند، مانند: کسی از ناحیه پادشاهی ادعای منصبی کند که مربوط به امور و شئون رعیت می باشد. مردم به ادعای او با شک و تردید می نگرند و بر او لازم است برای اثبات ادعای خویش سند و دلیل بیاورد و این شک و تردید را از دل مردم بزدايد و موقعیت خویش را در میان شان مستحکم سازد.^{۲۶}

دعوت انبیاء حق و مطابق با فطرت انسانی است و حق خود ظاهر می گردد، مانع از ابراز وسیله اثباتی که تصدیق کننده باشد که او پیامبر خداست، نمی شود، در عین حال که برخی موارد اظهار معجزه در مقابل انکار بوده و گاهی افرادی که فطرت سالمی داشته اند به مجرد شنیدن دعوت حق ایمان آورده اند، نفی معجزه به عنوان ابزار تبلیغی نمی شود چون سیره عقلا بر این جاری است که نماینده هر کشوری باید اعتبار نامه خود را ارائه نماید و عین همین جریان را قرآن در قصیه مسیح تأیید می کند:

﴿ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ - وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ الطَّيْرَ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾^{۲۷}

به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می آموزد او را به عنوان رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل برگزیده که به آنها بگوید نشانه ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده ام من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای می گردد، به اذن خدا کور مادرزاد و مبتلایان به برص و پیسی را شفا می دهم و مردگان را به اذن خداوند زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید به شما خبر می دهم. مسلماً در این ها نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.

چون آوردن معجزه در مقابل انکار منکران حق و یا برای رفع شبهه نفی نمی کند که معجزه در اصول به عنوان پشتیبان تصدیقی پیامبران است و نسبت به سیره نیز به خوبی از سیره پیامبران درک می شود که ادعای نبوت شان همراه معجزه بوده است، معجزه به عنوان تصدیق نبوت شان به کار رفته است.

۷- تحدی در قرآن

نفس تحدی در قرآن گواهی می دهد که قرآن یک ابزار تبلیغی برای اثبات نبوت است. چون قرآن کتابی به لسان عربی و با حروف رایج میان عرب بر پیامبر خدا (ص) نازل شده است، که الفاظ برای انتقال مفاهیم بلند و عمیق و معارف الهی به انسان به کار گرفته شده است و شیوه به کارگیری الفاظ به نحوی که هیچ بشری قادر به آوردن مثل آن نمی باشد، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا يَلْسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»^{۲۸} ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا حقایق را برای آنها آشکار سازد.

« وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا »^{۲۹}

این گونه آن را قرآنی عربی فصیح و گویا نازل کردیم و انواع و عیدها در آن بازگو نمودیم، شاید تقوی پیشه کنند و یا برای آنان تذکری پدید آورد.

« اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ »^{۳۰}

خداوند بهترین سخن را نازل کرده کتابی که آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند می افتد، سپس بیرون و درونشان ترسیده و متوجه ذکر خدا می شود، این هدایت الهی است، هر کسی را خدا بخواهد با آن راهنمایی می کند و هر کس را خداوند گمراه سازد، راهنمایی برای او نخواهد بود.

« قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ »^{۳۱}

قرآنی فصیح و خالی از هرگونه کجی و نادرستی شاید آنان پرهیزگاری را پیشه کنند.

« تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ »^{۳۲}

آن آیات کتاب آشکار است ما آن را قرآن عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید و بیندیشید:

« كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ »^{۳۳}

کتابی است که آیاتش استحکام یافته و سپس تشریح شده و از نزد خداوند حکیم آگاه نازل گردیده است، قرآن مخاطبان را به ابزاری که در دسترس شان است، به هموردی فرا می خواند و حتی قرآن از یک آیه آغاز می کند و تا مرحله نهایی دعوت برای مانند سازی قرآن ادامه می دهد.

« أَمْ يَقُولُونَ تَفَوَّلَةٌ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ - فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ »^{۳۴} (آیا می گویند آن را بافته

نه، بلکه باور ندارند، پس سخنی همانند آن بیاورند اگر راست می گویند.)

۷-۲- قرآن آنان را به آوردن ده سوره کوچک فرا می خوانند، « **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُّتَرَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** »^{۲۵}

ایا می گویند که آن را به دروغ به ما نسبت داده است، بگو پس همانند ده سوره آن حتی اگر افترا گونه باشد بیاورید و هر کسی را بخوآهید و به شهادت و داوری بخوانید اگر راست می گوید.

۷-۳- چون خداوند می خواهد از اعتبار آنان بکاهد و از آنان می خواهد یک سوره مانند قرآن بیاورند، « **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** »^{۲۶}

اگر راست می گوید، مانند سوره قرآن بیاورید غیر از خدا هر کسی را که توانایی دارید با خود بخوانید، اگر راست می گوید.

۷-۴- برای آخرین بار خداوند با قاطعیت ناتوانی آنان را در نهایت اعلام می دارد، « **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ النَّارِ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** »^{۲۷}

اگر نا باورید، نسبت به آنچه بر بنده خویش فرو فرستاده ایم، پس همانند آن یک سوره بیاورید و غیر از خدا از هر کسی کمک می خواهید، بخوآهید، اگر نکردید، هرگز نتوانید کرد، پس پروا کنید از آتشی که فروزنده آن آدمیان و سنگ خارا می باشد و برای کافران آماده گردیده است.

۷-۵- آنگاه پس از شکست نا باوران روی سخن را به توده بشریت کرده و برای ابدیت تحدی را بیان می کند، « **قُلْ لَنْ أَجْمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا** »^{۲۸}

بگو اگر تمامی انس و جن که در بستر تاریخ قرار گرفته اند گرد هم آیند، بخوانند مانند این قرآن بیاورند هرگز نمی توانند گرچه همگی پشت در پشت یک دیگر قرار گیرند.

این آیه مبارکه نفی مانند سازی قرآن را برای همیشه در همه زمانها و مکانها با تمام ابزار اعلام می دارد، چنین ادعا جز از خدای بزرگ سبحان که عالم غیب و شهادت است از کسی دیگر صادر نمی شود، از مجموع آیات با توجه به تاریخ نزول آیات بیشترین تحدی در مکه و در هنگامی که مسلمانان در موقعیت اقلیتی بودند و تحدی همه جانبه بعد از استقرار مدینه النبى (ص) واقع شده است، مخاطب آیات تحدی به اندازه ی مقدار تحدی تناسب و هماهنگی دارد، تحدی در قرآن به همان ابزار که مردم در اختیار دارد از سوی پروردگار صورت گرفته است، برخی پنداشته مراد تنها صرف تقلید لفظی در تحدی مراد نیست بلکه تحدی آوردن الفاظ فخیم برای معانی بلند مثل قرآن است. به ناچار باید عرض شود، تقلید از الفاظ قرآن نیز ناممکن است، چون الفاظ زمانی زیبایی و

جایگاه خود را به اثبات می‌رساند که حسن معنی را القا نماید، امکان ندارد الفاظ بدون حسن معنا جمال پیدا کند چون ترکیب جملات قرآن، حروف آسمانی است که حتی بشریت قادر به تقلید صوری از قرآن نمی‌باشد، چون قباحت و رکاکت معنی به الفاظ سرایت می‌کند و الفاظ از زیبایی باز می‌ماند.

۸- اعجاز قرآن در زبان تفهیم

۸-۱- قرآن سندی مکتوب، از الفاظ رایج در زبان عرب به سبک بخصوص که نه نثر مرسل و نه نثر مسجع و نه شعر است. قرآن خالی از معایب اسلوب‌های رایج زبانی و در ضمن، در بردارنده تمام محاسن اسلوب کلامی می‌باشد، هیچ نثری فصیحی یا قرآن رقابت نمی‌کند، حتی کلام امیر المؤمنین (ع) که در قله بلند فصاحت و بلاغت قرار دارد. هرگاه مولا علی (ع) آیات قرآن کریم را تضمین نموده، در ضمن خطابه شناخته می‌شود، یعنی آیات قرآن متمایز از سخنان امام علی (ع) است. نفس ترکیب واژه‌ها و ساختن کلمات، ارتباط واژه‌ها و جمله‌ها که همدیگر را تکمیل می‌کند، در نهایت ظرافت و تصویر فنی است. که معنای تک واژه‌ها و گروه‌ها و جمله‌ها را در معنای تصویری و تصدیقی و التزامی بیرونی که آدمی را به تعجب وا می‌دارد، چنانچه آیه شریفه تمام محاسن را در بر دارد و چنانچه سکاکی در مفتاح العلوم فرموده: تمام محاسن بلاغی در آیه شریفه جمع می‌باشد حتی قابل درک برای ما نیست تا وصف کنیم ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاؤُا اَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^{۳۹} و سکاکی می‌فرماید: از چهار جهت در نهایت حسن می‌باشد از جهت علم بیان و از جهت علم معانی هر دو مرجع بلاغت است و از جهت فصاحت معنوی و از جهت فصاحت لفظی در مرتبه عالی است، خداوند اشیاء فاقد شعور را به منزله صاحب شعور قرار داده است و مخاطب قرار داده و فرموده، ﴿يا ارض ابلعي﴾ چون خداوند منان تصویر کرده اقتدار بلند خود را که تمام موجودات در تحت اراده اوست و در وجود و عدم خود وابسته به اراده پروردگار است، گویا زمین و آسمان صاحبان خرد اند که حق معرفت خدای سبحان را می‌داند و همگی منقاد و فرمان‌بر، فرمان‌خدا می‌باشد. خداوند جاذبیت زمین را برای بلعیدن آب استعاره قرار داده و سپس آب را بمنزله غذا برای زمین قرار داده که به وسیله آب، زمین آماده پرورش زرع، می‌باشد، چنانچه اکل طعام بدن را قوی می‌نماید، استعاره لفظ ابلعی برای غذا است و نه برای آب خداوند آسمان را فاعل قرار داده و استعاره از ریزش آب گرفته و آسمان را مخاطب فرض نموده که فاقد شعور را صاحب شعور قرار داده است و در ضمن

کلمه «ما» بقرینه اول حذف کرده و نهایت کاربرد هوشمندانه است، در ضمن گفت «و غیض الماء وقضى الامر واستوت على الجودی وقيل بعداً» این افعال را مجهول آورده و به فاعل آن اشاره نکرده است، در حقیقت کنایه از قدرت بی نهایت زوال ناپذیر می باشد و چنین قدرتی و چنین اطاعت از موجودات جز اراده ذات حق است. نسبت در مجموع در این آیه به فاعل به نحو واحد اشاره نکرده است، چون ذهن به غیر خداوند مشغول نمی شود و سبقت ذهنی فاعل این پروردگار عالم است، و سپس کلام ضمن تعریض قرار داده است که کسانی که تکذیب رسول نموده اند، مورد سخت خداوند قرار گرفته و با طوفان غرق می شود و این عذاب فراگیر به خاطر ستم شان می باشد.

۸-۲. از نظر علم معانی جمله به صورت زیبایی قرار دارد و تقدیم و تاخیر کلمات همگی حکایت از فایده و نکته هایی که در جمله پنهان است می نماید از حرف ندا فقط «یا» آورده چون کثیر الاستعمال می باشد در ضمن منادای بعید به کار می برد و از کوچکی منادا خبر می دهد و فقط اسم زمین را آورده چون زمین کوچک و مدور است و چنانچه کلمه سما را برای مطابقت با زمین ذکر نموده و لفظ ابلعی بر وزن اقلعی انتخاب نمود که هم مختصر و هم تجاسن دارد و ماءک را مفرد مذکر آورده چنانچه زمین و آسمان را مفرد آورده چون در مقام اظهار کبریایی خداوند این موجودات کوچک و حقیر اند و در ابلعی مفعول آورد تا مراد مشتبه نشود. کلام را با ابلعی ختم نموده تا از زیاده گویی جلوگیری گردد، غیض را، از غیض مشدد بر گزیده و «ماء» را برگزیده و طوفان نگفته و همچنان کلمه امر آورده و به نوح اضافه نکرده است به جهت اختصار و نیاز نبودن حرف تعریف است؛ استوت على الجودی گفت و سئویت على الجودی نگفت و فعل را معلوم آورد و مجهول نیاورد چون سفینه فاعل می باشد و برای اختصار می باشد و استفاده از کلمه بعداً و عدم استفاده از بعید برای تأکید است و لام للظالمین آمده که نشان دهد این عذاب حق شان است و ظلم را مطلق آورده که شامل تمام انواع ظلم گردد از نظر ترتیب ندا با منادی بر فعل امر مقدم شده، چون زمین و آسمان حقیقتاً مورد امر قرار گرفته اند و متنبه به این است که باید فرمان پروردگار را انجام بدهد. زمین را از آسمان مقدم کرده چون طوفان اول از زمین آغاز شده و غیض الماء پشت سر آن آورده که تا اتصال انجام مأموریت بعد از فرمان پروردگار را نشان بدهد، که بی درنگ بعد از فرمان پروردگار زمین آسمان هر دو دست به کار شدند، تا فرمان بندگی را به جا آورند و دنبالش قضی الامر یعنی وعده ها نوح- هلاک شدن مخالفان و نجات یافتن نوح با یارانش- را می رساند و سپس موضوع قرار گرفتن کشتی را می آورد و این گونه قصه نوح ختم می شود.

۸-۳. از نظر فصاحت معنوی نظم معنوی بین معانی و الفاظ و یکدستی مشاهده می شود، و فکر و ذهن بر کشف مراد جمله، متوقف نمی شود و ذهن خواننده و شنونده به آسانی معنا را درک

می کنند و مراد گوینده کلام را می فهمد، هرگاه الفاظ ذکر شود معنی سبقت می گیرد و هرگاه معنا ذکر شود الفاظ به ذهن می آید و ترکیب جمله به نحوی منظم است. به مجرد شنیدن کلام معنا در ذهن خود را نشان می دهد.

۸-۴- از نظر فصاحت لفظی، الفاظی است که همیشه در کلام عرب به کار می رود و الفاظ مهجور و متروک نمی باشد، دارای پیچیدگی و تنافر نیست و از شیرینی و روانی خاصی برخوردار است و هر زبانی قادر به تلاوت آن به آسانی می باشد و این لطافت روانی آب و شیرینی عسل و زیبایی گل است.^{۴۰}

در حقیقت زبان تفهیم قرآن در معنای تصویری و تصدیقی بی نظیر است و خواننده بخوبی معنای بلندی از الفاظ می فهمد و این درک مطلب به این سرعت در سایر کتب امکان پذیر نیست. در جای که معنای بلندی در آن مستقر است.

۹- اعجاز قرآن در واژه ها و حرف ها

در مورد این کلمه، واژه پیش از ترکیب، خاصیتی ندارد و دارای محسناتی نمی باشد. هر چند درباره قرآن این نظریه از سوی شیخ عبدالقادر جرجانی نیز تأیید شده است ولی اکثر بزرگان ادب بخصوص متخصصان زبان عرب معاصر می گویند، کلمات قرآن فی نفسه دارای حسن و زیبایی است که هر واژه دارای معنایی است، که سایر اهل زبان قادر به ساختن چنین واژه ها نمی باشد، الفاظ قرآن بهترین الفاظ هر کلامی بوده و دارای رونقی خاص که موثر در اعجاز قرآن می باشد و شکل کلمه و مخارج حروف از شکوه و جلال ذاتی برخوردار است، چون از جانب خدای عزیز و حکیم می باشد^{۴۱}، هنگامی که قرآن بر ملت عرب قرائت شد، هر حرف و واژه ها و جمله آهنگ های معقول و یا شکوهی دارد و شدت ارتباط کلمه ها و تناسب معنای دارد که زبان قرائت و کتابت قرآن یکی است عرب از مقابله با قرآن در تقلید الفاظ قرآن عاجز مانده است و هنوز عرب از نظر اندیشه به جایگاه علمی نرسیده بود که مفاهیم قرآن را درک کند و برخی مفاهیم قرآن از ذهن آنان بسیار بزرگ تر بود و حتی ذهن عرب ها به آن معناها تماس پیدا نکرده بود. قرآن از نظر شیرینی و روانی شدت و نرم معنای الفاظ، از یا شکوه ترین آثار هنری است که در جهان آفرینش خلق شده است، مانند این آیه قرآن که بر جستگی ربط حرف زا نشان می دهد.

﴿ فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون ﴾^{۴۲}

به کار بردن عن جلوتر از صلاتهم مراد ساهون به معنای خطا نیست، مراد از ساهون کسانی در اداء نماز سهل انگاری می کند. اوقات نماز را از دست می دهد، می باشد و چنین کاربردی از حرف

(عن) بشر نمی تواند بکاربرد «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^{۴۳} فعل یعنی را با عن تعدی نمود. تا بمعنی اعراض و دوری از خدا باشد و به معنای دقت نیست تا معنی دگرگون شود، کاربرد قرآنی کلمه ها به نحوی می باشد که استعمال کلمه برای معنای جدید و جایگزین کردن کلمه مرادف آن محال می باشد، چون معنای از بیخ تغییر می کند و آیات کلام الله از قرآن بودن خارج می شود، خروج و یا اضافه کردن یک کلمه به آیات قرآن صدمه می زند و به نحوی که هر شنونده عامی می فهمد در آیه قرآن دستبرد زده شده و این واژه قرآن نیست.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^{۴۴}

خداوند برای شما شهری را مثل می زند که در آن امنیت و آسایش جاری است، از هر جانب روزی فراوان به او می رسد تا آن که اهالی آن شهر نعمت خدا را کفران نماید و در نتیجه خدا هم به خاطر کفرانشان طعم گرسنگی و بینماکی به آنها چشانند.

هر گاه آیه را چند بار بخوانیم و دقت کنیم و در می یابیم هر کلمه در جای خودش به کار گرفته شده و از آن جدا نمی شود، و اگر تغییر بدهیم و کلمه ای از جایش بر داریم و کلمه دیگر جایش را پر نمی کند، مراد از قریه مکه باشد.

چون آیه دیگر بدان اشارت دارد «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُخَفَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَيَنْعِمُ اللَّهُ بِكَفْرِهِمْ»^{۴۵} آیا کافران ندیدند که آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم، در صورتی که مردم ناتوان را به قتل غارت می ربایند و با وجود این نعمت باز به باطل می گروند و به نعمت حق کافر می گردند.

در آیه ی مبارکه چند کلمه مورد تحلیل است:

- ۱- «آمناً» این کلمه از ریشه امن به معنی نهراسیدن از حمله دشمن و هجوم بیگانه می باشد.
- ۲- واژه مطمئنه که اطمینان مرتبط به قلب است. خداوند متعال به این شهر اطمینان و سکون و استواری و آرامش بدون ضعف ارزانی داشته و با این آرامش زمینه تقویت آنان فراهم می کند.
- ۳- کلمه (یأتیها رزقها) اشاره به آسایش زندگی در آنجا دارد. کنایه از محل تجاری و موقعیت بازرگانی مکه است و آمدن هزاران زائر زمینه ساز رشد اقتصادی مضاعف شهر مکه است.
- ۴- کلمه (رغدا) در عین فراوانی به معنی روزی لذیذ و گوارا و خوش طعم و بی ضرر است، این چهار واژه از نظر معنی آهنگ و نغمه متناسب و منسجم اند هر کدام حکایت از یک بار معنایی در جامعه سالم را حکایت می کند و آغاز آیه راجع به جامعه آسوده با مکتب می باشد و آرام و فراز آیه،

جامعه ای آنان را که نعمت را از دست داده اند به خاطر بی احترامی به قانون تکاملی اجتماعی و تجاوز به حقوق دیگران و جنگ زمینه ساز نابودی آبادانی می باشد و ترس و وحشت و خرابی نتیجه جنگ است و این تضاد تقابلی است و پارادو کس ادبیاتی قرآن در یک آیه با هم جمع شده، چون کفران نعمت نمود واژه « فاذا قها الله لباس الجوع و الخوف » در این قسمت خداوند به آن قریه عذاب را چشاندید، لباس الجوع و الخوف فراگیری نا امنی و گرسنگی و ترس درونی بر انسان را، بیان می کند و شدت رنج جامعه گرسنگی و ترس و واهمه که تمام بدن را فرا گرفته و بز قلب انسان غالب آمده است و بدترین شرایط زندگی برای جامعه بشری که از این زندگی ناگوار تر در حیات بشری وجود ندارد، ترس بیرونی و درونی فراگیر در جامعه سایه افکننده باشد.

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوسًا ۖ قُلْ كُلُّ يُعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَةً فَرِيحًا أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا﴾^{۴۶} ما هرگاه به انسانی نعمتی عطا کردیم از آن روی بگردانید و دوری بجست، هرگاه شر و بلای به او رو آورد مایوس و ناامید شد، بگو هر کسی به خسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد، خدای شما بر آن هدایت یافته از همه آگاه تر است.

در این آیه چند واژه بکار رفته ۱- (انعمنا) خداوند تمام نعمت ها را بخود نسبت می دهد، فیض و فراوانی و ابزار روزی و هوش و توانای انسان بستر بهره برداری از موهبات خدای سبحان می باشد. ۲- (اعرض) انسانی که رو بر می گراند و پشت بخدا می کند و به غیر خدا روی می آورد و حق سپاس و شکر خدا را فراموش می کند. ۳- (نای بجانبه) این تاکید بر اعراض است چون علی رغم اینکه از خدا روی بر می گرداند و از خدا دور می شود و دورتر می شود. هر کلمه به تنهای دارای اسلوبی و بیانی است و روی هم رفته با مشترکاتشان، نشان دهنده تصویر کامل فردی است که به نعمت و روزی های خداوند ناسپاس کرده و آنان راهی برای ستم بر بندگان خدا و کفر به پروردگار را پیش گرفته است، سپس حالت دومی را بیان می کند که واژه مس شر می باشد «مسه الشر» عبارت از رسیدن شر و این تعبیر حاکی از آن است رسیدن شر به فرد هر چند اندک باشد، فرد دچار ناامیدی می شود، شر به معنی هر چیزی که مورد رغبت نیست و بر امور زیان آور حسی و قلبی و بر بدیها اطلاق می شود، (کان یئوسا) دلالت بر لزوم استمرار ناامیدی دارد، این جملات بیان وضعیت روحی فرد منحرف و بی ثبات است.

در جمله «قل کل يعمل علی شاکله» سه واژه درخشان نورانی را می بینیم اول کلمه (قل) که فرمان بر پیامبر(ص) است و برای پاسخ به این شبهه که برخی مردم مؤمن و مطیع و برخی طاغی و سرکش هستند. دوم انتقال سخن از متکلم از ذات باری تعالی به مخاطب یعنی امر به رسول گرامی

فرمود: بگو. این امر هشدار دهنده این مطلب می باشد که سخنگوی خداوند از جنس معترضین و اشکال کنندگان می باشد، تا بتواند رو، در رو پاسخگوی آنان باشد، در این انتقال ارزش تنبیه و اخطار به چشم می خورد و نیز تجدید و تنوع و اسلوب در بلاغت مشاهده می شود. سوم کلمه شاکله، که عبارت است از؛ هیئات و شکل و طبیعت راهی که انسان آن را می پیماید هر کسی با همفکران خود حرکت می کند. در این آیه خدا سبحان در نوع انسان مقابله می کند. یکی انسانی آرام و با ثبات در فراخی نعمت و در بدی روزگار از خدای سبحان سپاس گذار می باشد، دومی فرد بی قرار و بی ظرفیتی که در فراخی وسعت رزق، سرکشی می کند و در تنگنای روزی نا امید و دلتنگ می شود گویا قلب او در سینه اش منفجر می شود و گویا می خواهد از درون بترکد. خداوند به هر دو دسته آگاهی کامل داده و راه را برای هر دو باز گذاشته است.

آخرین جمله این آیه: «فریکم اعلم بمن اهدی سیلا.» «فا» در «فریکم» می فهماند جزا نتیجه کردار می باشد واژه «ریکم» اشاره به این است که او جهان را آفرید و همه را به حد کمال می رساند، هر موجودی را به هدف غایی آن می رساند. چون او به آفریده خود آگاهی کامل دارد و خداوند دانای خود به صفت تفضیلی علم تعبیر کرده که بیانگر آن است که در مقام مقایسه اگر برتری وجود داشته باشد، علمی بالاتر از علم او نیست و از جزا تعبیر به هدایت شده که خدا به هدایت شدگان آگاه تر است، و «اهدی» به صورت صفت تفضیلی به کار رفته یعنی پروردگار به هدایت شدگان پس از آموزش آنان داناست، واژه «سیلا» تمیز واقع شده برای توضیح و رفع ابهام قبلی است، بدین تعبیر اثبات علم کامل و ریشه دار برای حق تعالی می شود و هم علم هدایت و هم علم به روشهای محکم آن، پس از نظر گذرا به این آیات، سراغ آیاتی دیگر می رویم و کلمه مترادف و هم معنای کلمات این آیه را می یابیم و به جای این کلمات بگذاریم هرگز معنای کلمات اصلی آیه از آن نمی درخشد، نخستین مترادف هم معنای غیر قرآنی به جای یک کلمات قرآن بگذاریم صورت و معنی هر دو می ریزد.^{۴۷} در قرآن معنی در قالب الفاظ تجسم پیدا می کند.

اگر معنی بار منفی یا عذاب الهی داشته باشد. الفاظ شکننده و سخت غلیظ به کار رفته و در قرائت آیات، بوی عذاب الهی بوییده می شود و اگر بمعنی آیه های بشارت و بارهای مثبت معنای باشد، الفاظ آن آیات نرم و ملایم دلپذیر و گوش نواز و احساس بر انگیز، شور آفرین می باشد، آیات چنان تناسب آوایی و معنایی دارد که اگر حرفی از حروف قرآن را تغییر بدهیم یا حروفی از قرآن را در قرآن جابجا کنیم موسیقی آن به هم می خورد و چنین بیان هنری، جز از خدای سبحان که بر همه چیز احاطه دارد و عالم آشکار و پنهان موجودات است از کسی دیگری امکان ندارد.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ.» وَ

هُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبِّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجاءَكُمْ
-النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ.^{۴۸} کسانی که کافر شدند آتش دوزخ برای آنهاست، هرگز فرمان
مرگشان صادر نمی شود تا بمیرند، نه چیزی از عذابش تخفیف داده می شود، این گونه هر کفران
کننده ای را کیفر می دهیم، آنها در دوزخ فریاد می زنند پروردگارا ما را خارج کن تا عمل صالحی
انجام بدهیم، غیر از آنچه انجام دادیم در پاسخ آنان گفته می شود آیا شما را به اندازه ای هر کس
اهل تذکر است، در آن متذکر می شود عمر نداده ام، انذار کننده الهی به سراغ شما نیامد اکنون
بچشید که برای ظالمان هیچ یآوری نیست.

﴿ وَأَمَّا مَنْ أوتى كتابه بِشماله فيقول يا ليتني لم أوت كتابه - ولم أدر ما حسابيه - يا ليتها كانت القاضيه -
ما أغنى عني ماليه - هلكت عني سلطانيه - خذوه فغلوه - ثم الجحيم صلوه - ثم في سلسله ذرعها سبعون ذراعاً
فاسئلكوه - إنه كان لا يؤمن بالله العظيم - ولا يحض على طعام المسكين - فليس له اليوم هاهنا حميم - ولا طعام
إلا من غسلين - لا يأكله إلا الخاطئون ﴾^{۴۹} اما کسی که نامه اعمالش را، بدست چپش بدهند می گوید،
ای کاش هرگز نامه اعمالم را بمن نمی دادند و نمی دانستم حساب من چیست، ای کاش مرگم فرا
می رسید، مال و ثروتم، هرگز مرا بی نیاز نکرد، قدرت من نیز از دست رفت، او را بگیرد و در بند و
زنجیر کنید. سپس او را در دوزخ بیفکنید بعد او را به زنجیر که هفتاد ذراع است ببندید، چرا او هرگز
به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد، هرگز مردم را به اطعام مستمندان تشویق نمی نموده از این رو
امروز هم در اینجا یار مهربانی ندارد، نه طعامی جز چرک و خون، غذای که جز خطا کاران آن را
نمی خورند.

﴿ فَإِذا جاءَتِ الصَّاعَةُ - يومَ يقر المرء من أخيه - وأمه وأبيه - وصاحبته وبنيه ﴾^{۵۰}

هنگامی که آن صدای مهیب بیاید و در آن روز که انسان از برادر خود می گریزد، از مادر و
پدرش و از زن و فرزندانش.

فضای تصویری قرآن شگف انگیز است تلخی و شیرینی پیام با وجود الفاظ حس می شود.

۱۰- تصویر هنری در قرآن

قرآن بزرگترین منبع رشد و تعالی ادبیات زبان عرب و فصاحت و بلاغت و انواع ظرافت های
ادبی در زبان عرب است و این علوم در سایه آموزش فهم قرآن تکامل یافته و در ادبیات بارور شده
هر یک از اندیشمندان برای کشف رموز قرآن و پرورش این علوم و به کمال رسیدن از قرآن-کریم

بهره برده اند، تحقیق در این حوزه نیاز به سالها رنج دارد و خود کتابی مستقل می شود. در حوزه دلالت تصدیقی و بیان مراد، که زبان هنر در قالب واژه نمی گنجد، قابل بیان است و بنابراین در قرآن از هنر تصویری برای رساندن معنای بزرگ و برای درک مطلب مشکل استفاده شده است. ولی تمام تصویرهای هنری قرآن دارای حقیقت است؛ بر خلاف تصویر هنری بشری که جز در عالم خیال واقعیت ندارد و تصویر هنری که ریشه در اوهام و ذهن خیالی دارد، دیگر حقیقت و واقعیت ندارد و تصویرهای هنری قرآن در زبان صادق با حقیقت واقعیت روشن وجود دارد و هر چند برخی بخاطر نداشتن دانش فهم قرآن و یا زنگار قلب و جان شان به ژرفای مفاهیم قرآن دست نمی یابند و این گونه با ابزار زبان هنری که دارای اصالت و حقیقت باشد خودش معجزه دیگری است که در ادبیات زبانی امکان چنین آفرینشی برای انسان ها نیست.

۱۱- تشبیه

چون مخاطبان قرآن افرادی اند که به معنای چنین الفاظی و کاربرد آن آشنا می باشند نیاز به معنی و ذکر جزئیات لفظ تشبیه نمی باشد: قرآن معانی بزرگ و حقیقت های متعالی را که در قالب الفاظ مستقیم در نمی آید از زبان هنر و تشبیه معقول به محسوس استفاده نموده است بطور مثال ذات پروردگار را به نور تشبیه نموده است، «الله نور السموات والارض»^{۵۱} ذات پروردگار که جهان تاب و فراگیر است و درخشش و نمود، هر چیزی بوسیله آن می باشد، همین اندازه تشبیه برای شناسایی ذات حق تعالی و جایگاه او در جهان هستی برای عامه ی مردم کفایت می کند و آنان را قانع می سازد ولی در عین حال این تشبیه آن قدر دقیق است و روشن گر ذات تعالی می باشد که در راستای تشبیه غیر محسوس به محسوس شیواترین و دقیق ترین تشبیه به شمار می رود و این تشبیه نمایان گر تمام عیار ویژگی های ذات حق تعالی می باشد. ذات حق واجب الوجود، وجود او ذاتی از حقیقت ذات او بر خواسته است و هستی همه موجودات از اوست، کنه ذاتش در غایت خفا و از همه پنهان است، در عین حال وجود موجودات از اوست و در نهایت ظهور بر همه آشکار می باشد، مفهوم «من اعرف الاشیاء و کنهه فی غایه الخفا» در عالم محسوس اگر خواسته باشیم، چیزی را بیابیم که این ویژگی ها را دارا باشد جز نور نمی تواند مثال دیگری آورد، پرتو نور سراسر موجود را فرا گرفته و به همه اشیا نمود داد، و نمود هر چیزی به نور است.

ولی نمود نور، ذاتی و از خود آن می باشد و کنه، حقیقت نور شناخته نشده ولی درخشش آثار وجودی آن بر همه آشکار و بیداست، هر حکیم فرزانه اگر خواسته باشد برای شناساندن ذات حق مثالی بیاورد از تشبیه قرآن بهتر نخواهد آورد،^{۵۲}

— قرآن نقش همسر گزینی و فواید ازدواج را در زندگانی اجتماعی و مرد و زنی را که پیمان مقدس ازدواج با هم امضا کرده اند، لباس همدیگر تشبیه کرده است، موفقیت اجتماعی و آسیب پذیری افراد مجرد را به انسان برهنه تشبیه کرده کسانی از دوران مجردی به پذیرش مسئولیت خانواده گام بر می دارند و با هم زندگی مشترک را تشکیل می دهند، به انسانی که لباس پوشیده تشبیه می کند. موقعیت افراد متاهل در اجتماع مانند فردی که لباس او را از خطر گرما و سرما از آزار و اذیت های جانوران و نیش زدن گزندگان حفظ می کند.

ازدواج نیز فرد را از خطاهای اجتماعی و بحران ها روانی و آسیب های فردی در امان نگاه می دارد و تشبیه معقول به محسوس به شیوا ترین بیان و القاء کننده معنی و منظور با کوتاه ترین عبارت است. بخصوص این تشبیه محدودیت آدم برهنه در اجتماع و سلب آزادی ها او را با آدم مجرد که فی نفسه محدودیت پیدا می کند و آزادی ها از او سلب می شود و مردم با آدم مجرد با احتیاط عمل می کند هر مقدار دقیق شویم این تشبیه دارای موقعیت ها بی نظیر، ظرافت و نکته های کلامی است، «هن لباس لکم و انتم لباس لهن»^{۵۳}

کسانی آلوده به فسق و فجور شده و خود ارتکاب به گناه او را از خدا دور می کند و با فراموشی از خدا قلب او را به سنگ تشبیه می کند و هیچ اندرزی و عبرتی به او اثر نمی گذارد در عین حال او نیز خودش، عقل، تجزیه و تحلیل را از دست می دهد و انعطاف و فکری درباره موضوع پیش آمده راندارد، در نهایت به تکبری و خود خواهی می رسد و این خود خواهی او را به سنگ تشبیه نموده است. «فهی کالجِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»^{۵۴}

خداوند و اعمال خیر کافران را، تشبیه به خاکستری می کند، که تند بادی می برد و کافران امید دارند که اعمال شان روز قیامت بدریشان بخورد، خداوند امید آنان به اعمال خیرشان را تشبیه به آدم تشنه ای می کند که در کویر سراب را آب می پندارد، در روز قیامت خداوند اعمال خیر کافران و آنان اعمال خیری را که برای غیر خدا واقع شده معدوم حساب می کند و این تشبیه حالت کافران را در روز قیامت با آدم تشنه که در کویر سراب را آب می پندارد، جالب ترین و زیباترین بیان شخصیت روانی و نزدیک به هم به عبارت بسیار کوتاه بیان می کند، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهَا مَاءٌ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»^{۵۵}

کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است که در یک کویر، انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد و تلاش آدم کافر برای کار خیر مانند، سعی آدم تشنه در کویر در پی آب است که بیهوده و بی فرجام است.

۱۲- استعاره

استعاره با تمام و انواع اقسام خود یکی از بهترین صناعت ادبی و قویترین ابزار برای انتقال مقصود به مخاطب است، خداوند سبحان معنای که الفاظ به تنهای قادر به افهام آن نبوده و برای تفهیم آنها از این هنر استفاده نموده است، که در قرآن به عالی ترین شیوه از این هنر بهره گیری شده است و چنانچه جهنم را مانند موجود زنده مثل اژدها گرفته است.

« کلا انها لظی نزاعه للشیء تدعوا من ادبر و تولى »^{۶۶}

استعاره شریعت را به آب همانطور آب سرمشا حیات و هستی است. شریعت نیز سر چشمه حیات معنوی و اجتماعی انسان است.

« او من کان میتا فاحییناه »^{۶۷}

« أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهُبُ جَفَاءً وَّأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ »^{۵۸}

خداوند از آسمانی آبی فرستاده و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد. سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه در کوره ها برای بدست آوردن زینت آلات و یاقوت و وسایل زندگی آتش روی آن روشن می کنند، نیز کفهایی مانند حباب بوجود می آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می زند. اما کفها بیرون پرتاب می شود ولی آنچه به مردم سود می رساند، آب یا فلز خالص است که در زمین می ماند، خداوند این چنین مثال می زند.

در این آیه مبارکه استعاره شریعت، به آب از منظر هستی و حیات و نقش آب را برای زندگانی. موجودات که محسوس است استعاره از شریعت قرار داده است و شریعت نیز همین نقش حیاتی را در جامعه بشری دارد. در عین حال حق و باطل را نیز به آب و یا فلز و کف آن استعاره گرفته است وجود ناپایدار و زوال پذیر باطل را، کف آب است و چنانچه کف فرو می نشیند و از بین می رود و واقعیت ندارد، همچنان باطل واقعیت ندارد، جلوه می کند و از بین می رود.

تفسیر

اعجاز قرآن در زبان تفهیم

۱۳- کنایه

کنایه‌هایی که در قرآن بکار رفته از تصور بشری بالاتر و در ذهن انسان امکان تصور ذهنی ندارد و بیان مقصود با بار معنای تأثیر گذار به مخاطب می‌نماید و کنایه‌های قرآن مخاطب را به فکر و تدبیر وا می‌دارد. مخاطب به مجرد شنیدن کنایه‌های قرآن به فکر عمیق فرو می‌رود، چنانچه خداوند به کنایه از غیبت به گوشت مؤمن مرده یاد می‌کند. چون او حضور ندارد و از خود دفاع نمی‌کند مؤمن را مرده فرض کرده و آبرویش را گوشتش به حساب آورده است. گوشت مرده پر نمی‌شود و آبروی مومن رفته باز نمی‌گردد. «ایحب احدکم ان یاکل لحم میتاً فکر هتموه.»^{۵۹}

از بهترین و نادرترین کنایه، در قرآن جمله «ارضاکم تطوها» که کنایه از زنانی است که در نکاح کسی در نیامده‌اند و در این کنایه نهایت ادب و عفت نیز رعایت شده است. «وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَمْ تَطُوهَا»^{۶۰}

و کنایه‌ها مطلب را به ذهن مخاطب القاء می‌کند و با پوست و خون مخاطب عجین می‌کند، مخاطب مقصود را درک و احساس می‌کند و این گونه بیان ماندگاری مطلب را در حافظه‌ها افزایش می‌دهد و عمر مطلب را در ذهن طولانی می‌کند و این شیوه استعمال در قرآن سحر انگیز و ستودنی است و کلام بشری و ذهن خلاق آدمی از آفریدن چنین کلامی عاجز و درمانده است.^{۶۱} چنانچه خداوند کسانی را که به وحدانیت خداوند و روز رستاخیر ایمان ندارد، و افکار و حیات و اندیشه‌ها و آرزوهایش را در این جهان و اعمالش را در آخرت، مثل به خانه عنکبوت زده است و خانه عنکبوت را کنایه از زندگی فرد بی ایمان آورده است و هیچ کنایه‌ای بالاتر از این، گیرندگی ذهن مخاطب را از مطلب بالا نمی‌برد. چون او با اوهام در تار عنکبوتی است و همواره نمی‌داند چه بکند و اگر حق باشد، خوف دارد شاید خطا و ناحق باشد و اگر خطا باشد و امید می‌دارد شاید درست باشد، ذهن او جهان بینی او گرفتار اوهام ناپایدار و درهم ریخته است و به اندک موج، بافته‌های ذهنی او فرو می‌ریزد ولی در آخرت نیز به اعمالش تکیه نمی‌تواند بنماید چون با فشاری اعمالش از بین می‌رود، چنانچه خانه عنکبوت با کوچک‌ترین باد برچیده می‌شود. «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ

اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^{۶۲}

خداوند از انفاق و برکات آن در حیات معنوی و مادی انسان و توشه و زاد آخرتی آن را کنایه از دانه گندمی که در زمین مناسب کاشته می‌شود و از یکدانه گندم، هفت خوشه می‌برآید، هر خوشه

دارای صد دانه گندم می باشد و یک دانه هفتصد دانه حاصل داده است و این کنایه محسوس و قابل درک و باور مخاطب است این را کنایه از انفاق و از چیزی که در راه خدا انفاق می شود قرار داد. و خداوند هفتصد برابر را به او می دهد و چه بسا بیشترش می کند. برکت معنوی و فیض قدسی را به شکل محسوس بیان نموده است.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَابِلٍ فِي كُلِّ سَبِيلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^{۶۳}

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای یکصد دانه باشد شایستگی داشته باشد دو یا چند برابر می کند، خداوند آن را برای هر کسی بخواهد، خداوند از نظر قدرت و رحمت وسیع و به همه چیز داناست.

عجایز قرآن در زبان تفهیم

۱۴- نکته سنجی ها در قرآن

در دلالت تصدیقی و ارسال پیام در قرآن نکته ها ادبی تحسین برانگیز در هر جمله قرآن به کار رفته است، که هر صاحب ذوقی را به وجد می آورد و بی درنگ اعتراف می کند که از جانب خدای سبحان است و بشر را یارای چنین آفرینشی در حوزه کلام نیست که هزاران نکته ی ظریف و دقت های عقلی را بکار گیرد، این سخن آسمانی است. «قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»^{۶۴}

۱۴-۱- ندا خفی و ضعیف دلالت از زمین گیر شدن به خاطر کهولت می باشد در ضمن اعتراف به کوچکی خود و اقرار به ربوبیت پروردگار عالم و ذات کبریای که مستحق جمیع حمد و سپاس و عبودیت است.

۱۴-۲- پایان عمر را با نشانه های محسوس بیان می کند و تمام حوادثی که در گذر زمان بر او گذشته به طور ضمنی می رساند از جمله این که هنوز صاحب فرزندی نشده است.

۱۴-۳- فرسودگی بدن و سستی تن را با علامت سفیدی سر بیان می کند، چون سفیدی مو آغاز فرسودگی بدن می باشد.

۱۴-۴- «وهن العظم منی» با جمله بعدی تفصیل بعد از اجمال عبارت از پیری می باشد ولکن با تقدیم «وهن العظم» از «انا» که نگفته «انا وهنت عظام بدنی» مبالغه را می رساند.

۱۴-۵- فرسودگی را بخود نسبت داده تا اختصاص و تأکید را برساند.

۱۴-۶ - عظم را مفرد آورده تا بیان کند سستی و ناکار آمدی به تمام بدن تعلق دارد و اختصاص به استخوان ها ندارد.

۱۴-۷ - عظم مفرد آمده و مراد از عظم معنی مصدری آن می باشد و معنای مصدری از عظام که جمع باشد، فهمیده نمی شود.

۱۴-۸ - «اشتعل الرأس شیبا» که مجاز است و حقیقت به کار نگرفته است که مجاز احسن و بلیغ در انتقال مراد متکلم است.

و این استفاده از سه جهت حسن دارد.

الف: اسناد فعل اشتعل را به رأس داده تا برساند که مراد سفیدی شدن تمام سرش می باشد.

ب: شیبا تمیز است و تفصیل بعد از اجمال است که مراد از اشتعل سفید شدن موی سر است و

نه آتش که می سوزاند، تفصیل بعد از اجمال در نفس بهتر جای می گیرد.

ج: شیبا را نکره آورده، در پیری مبالغه را می رساند.^{۶۵}

قرآن در فهم مفردات و ترکیبات جمله بندی های آن از شیواترین جملات ادبی است، فهم

زبان قرآن در دلالت تصویری و تصدیقی اعجاز است، حتی مرور زمان نیز واژه های قرآن را متروک

نکرده و استعمال واژه های قرآنی زنده است.

۱۵- سبک قرآن

سبک قرآن اختراعی است و به سبک قرآن نه کتابی در گذشته ی ادبیات عرب وجود دارد و نه

در آینده بوجود می آید و این سبک بی بدیل در عین حال دارای موسیقی است که دلها را به معرفت

وا می دارد چون طرب انگیز و محزون کننده نیست، روح و روان انسان را تسخیر می کند. لذتی که از

شنیدن قرآن به شنونده دست می دهد آرامی و سکون می آورد، و در آن سستی بدن نیست. سبک

قرآن شعر و سجع، نثر مرسل نیست، در ضمن محاسن شعر و سجع و نثر را دارد و از معایب این سه

نوع سخن پاک می باشد. در شنونده ایجاد شوق می کند شوقی که در آن مستی نیست و بر خواننده

و شنونده خشیت و ترس دست می دهد و این ترس دلها را بلرزه نمی آورد، امید را زنده و عقل را

پخته تر می کند و حس را به کنجکاوی در می آورد. هر مقدار شنونده و خواننده به قرآن مانوس

گردد جانش صیقل می خورد، پرده های جان و دلش از تاریکی و کثافت پاکیزه می شود و این موارد

بیش از آن که درک شود چشیدنی و حس کردنی است و معانی آن فهمیدنی و درک شدنی است.

این سبک نیز در سرعت انتقال مراد به مخاطب کمک می کند، به مخاطب تمرکز حواس دست

می دهد، برداشت و فهم از قرآن مانند برداشت از چشمه زلال کوهسار می باشد، هر کسی به اندازه

ظرفیت و توانایی خود از قرآن می فهمد و استفاده می کند، بهره گیری از قرآن تمام شدنی نیست. چنانچه موسیقی قرآن آزار دهنده نمی شود. تکرار در خواندن قرآن نمی باشد، هر خواندنی برای خواننده تازگی دارد.

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ - مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ - وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ - إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ - عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ - ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ - وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ - ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ - فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ - فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ - مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ - أَفَتُحَارِبُوهُ عَلَيَّ مَا بَرَىٰ - وَلَقَدْ رَأَىٰ نَزْلَةَ الْخُبْرَىٰ - عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ - عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ - إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ - مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ - لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ - أَمْ أَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ - وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ - أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ - تِلْكَ إِذْ أَسْمَعُ ضَبِيْرِي»^{۶۶}

استاد معرفت می فرماید: این فاصله ها تقریباً وزن مساوی دارند، اما نه بر اساس نظام عروض عرب و قافیه نیز در آن رعایت شده است، این هر دو به علاوه ویژگی دیگری است، که مانند وزن و قافیه ظاهر نیست و از هم سازی حروف و واژگان و هماهنگی کلمات در درون جمله ها یک ریتم موسیقایی پدید آورده است، ویژگی اخیر به دلیل حسن داخلی و ادراک موسیقایی پدید آورده است، ویژگی اخیر به دلیل حسن دیگری هر چند فاصله ها و وزن یکی باشد، تفاوت باشد نظم آهنگ در این جا به پیروی از نظام موسیقایی جمله، نه کوتاه است و نه بلند و طولی میانه دارد و با تکیه بر حرف ادبی فضای سلسله وار، داستان گونه یافته است، تمام این ویژگی ها لمس شدنی است، برخی فاصله ها بسیار نمایان تر است، مانند:

- «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» اگر بگوییم افرايتم اللات و العزى و مناه الاخرى، وزن مختل می شود و همچنین فرموده خداوند «الکم الذکر وله الانثى تلك اذا قسمه ضیزي»، اگر گفته شود، «الکم الذکر وله الانثى تلك قسمه ضیزي»، آهنگ کلام که با کلمه اذا قوام یافته، از بین می رود، البته این سخن به معنای این که کلمه (الاخرى) (ثالثه) (اذا) حشو و زاید نیست که فقط برای پر کردن وزن و قافیه آمده بس، وظیفه مهمتر این کلمات مساعدت برای رساندن معانی است و این یکی دیگر از ویژگی های فنی قرآن است، که کلمه هم برای رساندن معنا ضروری است و هم آهنگ را قوام می بخشد و هر دو این وظایف در یک سطح انجام می گیرد و هیچ کدام بر دیگری برتری نمی یابند، نه در آیه ها و فاصله ها و یا چیزی شبیه به آن در جای جای کلام آشکار است. دلیل سخن ما هم این است، اگر کلمه ای به شکل خاص به کار رفته به صورت قیاسی دیگر کلمه را برگردانیم یا واژه ای را حذف یا پس و پیش کنیم و در این نظم آهنگ اختلال بوجود می آید.

«قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ - أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ - فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ - الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ
يَهْدِينِ - وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ - وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ - وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ - وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ
يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»^{۶۷}

پس هماهنگی موسیقی درونی در کلام قرآن وجود دارد، که احساس شدنی است اما تن به تشریح نمی دهد، این موسیقی در تار و پود الفاظ در ترکیب جمله ها نهفته است.

فقط با احساس ناپیدا و با قدرت متعال ادراک می شود، بدین ترتیب موسیقی درونی بیان قرآن را همراهی می کند و از آن کلماتی موزون و با حساسیتی والا می سازد که با کوچک ترین حرکات دچار اختلال می شود. هر چند که این کلمات شعر نیستند و قید و بندهای بسیار شعر را هم ندارند و قید و بندهای که آزادی بیان را محدود می کند و از مقصود دور می سازند.

تمام کسانی که راز موسیقی و فلسفه روانی قرآن را درک می کنند، معتقدند که هیچ هنری نمی تواند با تناسب طبیعی الفاظ قرآن و آوای حروف آن برابری یا رقابت کند، هیچ کس نمی تواند حتی بر یک حرف آن ایراد بگیرد، و این خصوصیت را داراست که اصولاً موسیقی نیست، در نغمه های موسیقی گوناگونی صدا، مد و طنین و نرمی، شدت و حرکت های مختلفی که همراهش می شود به اضافه زیر و بم و لرزش که در موسیقی بلاغت صدا می نامند باعث هیجانات روحی می شود، چنانچه این جنبه قرآن در تلاوت مد نظر بگیریم در می یابیم که هیچ زبانی از زبان قرآن بلیغ تر نیست و همین جنبه برانگیزاننده احساسات آدمی چه عرب و یا غیر عرب است، این فاصله ها که آیات قرآن کریم بدان ختم می شود تصویرهای کامل از ابعادی است که جمله موسیقایی بدان ختم می یابند، این فاصله ها در درون خود با صداها تناسب بسیار دارد و با نوع صوت و شیوه ای صوت ادا می شود یگانگی بی مانند دارد از جهت اغلب فاصله در حرف (نون) و (میم) که هر دو در موسیقی معمول هستند یا به حرف مد پایان می گیرد و آن هم در قرآن معمول است.^{۶۸}

۱۶- نمادها و مفاهیم باطنی قرآن

قرآن دلالت تصویری و تصدیقی دارد و آنچه برای جامعه قابل احتیاج است دلالت تصویری و تصدیقی قرآن است، چون فهم درست آیه از فهم درست مفردات بدست می آید، بنابراین فهم مفردات مقدمه فهم آیات و جمله ها است و آنچه که حجت بر آن قایم و سیره عقلاء بر آن جاری است حجیت ظاهر و نص قرآن است، بر خلاف باطنی ها. چنانچه ناصر خسرو در کتابهایش دچار تاویلی که برگشت به فلسفه ریاضی می کند و یا قاضی نعمان بن حیون التمیمی المغربی متوفای

(۳۳۹) در اساس مرتکب تاویل شده که خارج از عرف فهم قرآن به قاعده های اختراعی علمای اسماعلیه باطنیه است و حتی برخی از آنان ظاهر و نص را رها کرده و بطون خیالی خود در قرآن تصور نموده اند و این نگرش در معنای باطن خیالی قرآن از محل نزاع خارج است، بلکه مراد از مفاهیم نمادین و مفاهیم باطنی در قرآن حقیقتی است که در آن عمل به نص و ظاهر قرآن و معارف و توجه شود. و آنچه از احادیث استفاده می شود که قرآن دارای باطن می باشد، این جنبه باطنی غیر از معنایی است که به نص و ظاهر بدست می آید احادیث موجب بوجود آمدن فهم عمیقی می شود که از آن حقیقت نهفته در پشت ظاهر و نص قرآن بدست آید و بنابراین پیش از یاد آوری حدیث باید معنی لغوی باطن را در قرآن درک کنیم.

«البطن فی کل شی خلاف الظهر کبطن الارض و طهرها، کالباطن و الظاهر کالبطنه و الظهره الظهر

خلاف البطن من کل شی و الظهر من الارض و ما غلط ارتفع و البطن مارق منها.»^{۶۹}

باطن در هر چیزی مقابل ظاهرش است، مثل بطن زمین و ظاهر زمین، باطن و ظاهر، نزدیک شدن و آشکار نمودن و ظهر مقابل بطن هر چیزی است، پشت زمین به آنجایی که بر آمده باشد و بطن زمین جایی که گود شده گفته شده است.

«الظهر من کل شی خلاف البطن قول رسوله ما نزل من القرآن الالهها ظهر و بطن و لكل حرف حد و لكل

حد مطلع،» ظاهر هر چیزی خلاف باطن آن است و رسول خدا (ص) فرموده: قرآن؛ کتاب، فرستاده خدیوند در آن ظاهر و باطن است و برای هر حرفی، حدی است و برای هر حدی مطلع و نقطه آغازین دارد.

این منظور در ادامه می فرماید: ابو عبیده گفته مراد از ظاهر قرآن ۱ - آیاتی است که قصه و حدیث و اخبار بیان می کند و بطن قرآن آیاتی در آن موعظه و تذکر و تنبیه است ۲ - ظاهر لفظ قرآن و بطن معنای آن می باشد، ۳ - ظاهر قرآن عبارتست از آیاتی که تاویلش روشن می باشد و مقصود مراد خدای سبحان درک می شود و باطن تفسیر تاویل است، ۴ - قصص القرآن ظاهر قرآن است و عبرت های از آن قصه گرفته می شود باطن قرآن است، ۵ - مراد از ظاهر خواندن قرآن و باطن فهمیدن و آموختن و آموختن به دیگران است.^{۷۰}

زرقانی در مناهل پنج معنا برای بطن را ذکر می نماید و در ضمن اشاره می کند در معنی ظاهر

اختلاف در میان علما نیست و محل اختلاف و مناقشه در معنی بطن قرآن است.

۱ - باطن قرآن تدبر شود و به ظاهر آن برگردانده شود و به همان معنای ظاهر عمل شود.

۲- آیات که مورد عمل واقع شده ظاهر قرآن است و آیات که هنوز عمل نشده و در آینده کسانی به آن آیات عمل می کند باطن قرآن است.

۳- ظاهر قرآن لفظ قرآن و باطن آن تأویل آیات می باشد.

۴- قول ابو عبیده است و مختار او نزدیک به حق است ظاهر قرآن قصص است همان گذشته و عذابهای آنان است و باطن آن پند گرفتن از آیات و تحذیر آیات امت اسلامی که اگر مانند امت های گذشته عمل نمایند بر آنان همان عذاب نازل می گردد.

۵- از ابن نقیب حکایت شده: ظاهر قرآن عبارت است از آنچه علما از آیات می فهمند و بطن قرآن از اسرار که آیات آن را در بر دارد و خدای سبحان ارباب حقایق بر آن آگاه می نماید و معنی قوله و لكل حرف حد بمعنی نهایت از معنای که خدا سبحان از آن اراده نموده است و برخی گفته حکم تعداد ثواب و عقاب می باشد و معنی قوله لكل حد مطلع آغاز معانی است که محقق به غایت معنا دست می یابد بر مراد خدا سبحان واقف می گردد و برخی گفته برای هر عملی ثواب و عقاب است، در آخرت از آن پاداشی آگاهی می یابد و این آگاهی آخرت مطلع است و برخی گفته ظاهر قرآن، قرائت قرآن و باطن فهم و حد عبارت از احکام حلال و حرام و مطلع، اشراف بر ثواب و عقاب است.^{۷۱}

در مجموع از معانی ارائه شده این نکته بدست می آید: ظاهر آنچه از معنا با دلالت تصویری و تصدیقیه بدست می آید و باطن قرآن بر خلاف ظاهر باطن معنایی است که از حوزه دلالت تصدیقیه و تصویری خارج است ولی در پس آن دلالات وجود دارد و حقایق اسرار است که و آن اسرار و معانی از ممارست با قرآن که همراه با صفای ذهن و شفایت افکار خواننده با گسترده شدن علوم ذهنی خواننده با قراین خارجی درک می کند و باطن از معنای لازم کلام نیست. حقایق نهفته قاری قرآن با پاکی نفس همواره در قرآن تدبیر کرده و در تدبیر مداومت داشته و به آن اسرار آگاهی یافته است و اکثر اقوال دیگر به خاطر اختصاص به برخی آیات، مورد منافشه است، چون بطن قرآن در تمام قرآن جاری است و اختصاص به آیات خاص ندارد. بطن در طول دلالت تصدیقی است که مخالف معنای ظاهر قرآن نمی باشد. دایره اشارات قرآن وسیع تر است از مرزهای الفاظ در این مورد برای هر حرفی حدی است، مراد از حرف به معنی کلام می باشد و حد به معنی نهایت معنای کلام است و مطلع آغاز معنای کلام است، در این صورت حد و مطلع از معنای ظاهر عام است و شامل معنای باطن هم می شود و حد مطلع معنای متضاد با ظاهر و باطن ندارد و بلکه برای بیان آغاز و انتها معنای کلام می باشد. همانطور در معنای ظاهری معنای بدوی داریم و سپس معنای اصلی در ذهن استقرار می گیرد و آن نهایت و حد ظاهر است و حد باطن نیز نهایت مقصود از اسرارها است و آغاز

آن اسرار مطلع یاد شده است و بنابراین حد و مطلع با معنای ظاهر و باطن تقابل ندارد و چنانچه برخی پنداشته حد و مطلع ظاهر و باطن چهار معنای متقابل و جداگانه می باشد خالی از اشکال نیست.

نظریه ها

باید یاد آوری کنم که معنای باطن غیر از تاویل قرآن در متشابهات است. چون این تاویل اختصاص به آیات متشابه دارد که کسانی عالم ربانی و راسخان در علوم که معصومین (علیهم السلام) مصداق حقیقی راسخان در علوم است به آن تاویل آگاهی دارد به این عبارت دانش تاویل آیات متشابه در نزد راسخان در علوم است و هر کسی قادر به تاویل آن نمی باشد و مراد از بطن تاویل دیگری است شامل جمیع آیات می شود و هر آیه از قرآن ظاهری و باطنی دارد و این معنای باطن غیر از تعریض و کنایه و ایما و اشارات عرفی است و باطن یعنی حقیقت های در پشت هر آیه سیال و جریان دارد و این الفاظ نیمرخ از آن حقیقت را نشان داده است و اصل حقیقت هایی معنوی قرآن از همین ظاهر و الفاظ که مطلع به معنی آغاز باطن است، آغاز می شود و برای بطن قرآن نیز بطنی است، هر مقدار کسانی به معنای باطن دست یافت و بازهم گسترده است، تمام مفاهیم باطنی نیز موجب تحکیم و قوام معنای ظاهر می شود و این حقایق ظاهر قرآن را از کار نمی اندازد و برای این معنی، استاد معرفت دانشمند معاصر و نظریه پرداز علوم قرآن می فرماید: برای تاویل معنای دومی، نیز رایج شده که عبارت از معنای دومی قرآن می باشد، هر چند به حسب ذات خود ظاهر نمی باشد و رسیدن به آن معنا بدلیل خارج میسر است و به همین دلیل از آن معنای تعبیر به بطن شده و چنانچه از تفسیر دومی تعبیر به ظاهر شده است و لذا در تفسیر آیه مفسران می گویند: ظاهر آیه و تاویل آیه و بطن آیه و تاویل به معنی بطن قرآن عام و جمیع آیات قرآن را شامل می شود. چنانچه در حدیث بیان شده هر آیه از قرآن ظاهری و باطنی دارد.^{۷۲}

ابو محمد غزالی می فرماید: که قرآن را ظاهری است که هر کس آن را بخواند و با روشهای سخن عرب و نیز سنت عرب آشنا باشد و آن را می فهمد و آن را باطنی ژرف است، که از اشاره های سخن بدست می آید و آن معانی عالی در پشت الفاظ هستند که فقط ثابت قدمان در علوم گوناگون درک می کند، اسرار قرآن برای راسخین در علم و ثابت قدمان در دانش به اندازه توان و صفای دل‌هایشان و مقدار همتشان و در اندیشه مطلب علم روشن می شود. برای هر کدام شان امکان ترقی از درجه ای به درجه بالاتر وجود دارد و اما دست یابی به تمام آن امکان پذیر نیست، هر چند دریاها مرکب شوند و درختان قلم، زیرا اسرار کلمه خدا بی نهایت است. پس مردم از این جهت در فهم قرآن به یکدیگرند. بعد از این که هم در شناخت تفسیر مشترکند.^{۷۳}

تفسیر

اصحاح قرآن در زبان تفهیم

— پرفسور کاربن می گوید:

تفسیر تاویل با کلمه تنزیل در عین حال که متقابل هستند، مکمل یکدیگر نیز هستند. تنزیل مخصوصاً به شریعت مربوط است و مراد از آن این است که کلام الهی بوسیله فرشته وحی از عالم بالا بر پیغمبر نازل شده است، تاویل بر عکس برگرداندن تاویل در واقع به مشابه تفسیر باطنی و رمزی است.^{۷۴}

مرحوم علامه طباطبایی بعد از جمع بندی روایات می فرماید: بنابراین از معانی امور چهارگانه این بدست می آید که ظاهر قرآن عبارت است. از معنای ظاهری آن که در ابتدا بنظر می رسد و بطن قرآن معنا است که در زیر پوشش معنای ظاهری نهان است، حال چه این که یک معنی باشد یا معانی بسیار باشد و چه این که به معنای ظاهری نزدیک باشد و چه این که دور باشد و بین آن ظاهر و این معنای دور معانی دیگری واسطه باشد و حد قرآن عبارتست از خود معنا به معنای ظاهری و باطنی و مطلع قرآن عبارت است که از حد از آن طلوع می کند و آن باطن متصل به حد است.^{۷۵}

این که ظاهر و باطن و امر نسبی است و به این معنا که هر ظاهری نسبت به ظاهر خودش باطن و نسبت به باطن خود ظاهر است.^{۷۶} هر چند علامه صریح در مورد باطن قرآن به تفصیل سخن نگفته و احتمال این که تطبیق آیات بر مصادیق که در تطبیق ظرافت های لحاظ شده جزء باطن قرآن گرفته باشد، می فرماید: آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین»^{۷۷} انطباق بر همه طوایف مومنین دارد و چه مومن در عصر نزول آیه و چه آنها که در اعصار بعد می آیند، که این خود نوعی از انطباق است و نوع دیگرش که دقیق تر از آنست انطباق آیات بر جهاد نفس و آیات منافقین بر فاسقان از مؤمنین است.

نوع سوم که باز از نوع دوم دقیق تر است، انطباق آیات منافقین و آیات مربوطه به گناه کاران بر اهل مراقبت و اهل ذکر و حضور قلب است، که اگر احیاناً در مراقبت و ذکر و حضورشان کوتاهی و یا سهل انگار می کنند، در حقیقت نوع نفاق و گناه مرتکب شده اند.

نوع چهارم که از همه انواع انطباق دقیق تر است و انطباق همان آیه منافقین و گناه کاران است بر اهل مراقبت و ذکر و حضور در قصور ذاتیشان از ادای حق ربوبیت.

— در این جا این نکته روشن شد که معانی قرآن کریم دارای مراتبی است که بر حسب اختلاف مراتب و مقامات صاحبان آن معانی اش مختلف می شود و لذا می بینیم دانشمندان اهل بحث از مقامات اهل ایمان و ولایت و از معانی این عناوین مراقبتی ذکر کرده اند از آنچه ما ذکر کردیم نیز دقیق تر است.^{۷۸}

از خلاصه گفتار اقوال بزرگان به این نتیجه می‌رسیم، که قرآن علاوه بر مفاهیم تصدیقی مفاهیم باطنی دارد که کشف شدنی است و این معانی از ابزار الفاظ بدست نمی‌آید و دانش گوناگون می‌طلبند و قلب پاک و جان بی‌آلایش و ذهن شفاف و همت بلندی به این حقایق دست پیدا کند و اگر این معنی شد نسبت مرجوم علامه در باطن و ظاهر چندان دلچسب نمی‌آید، چون ظاهر با توجه عوامل اسباب فهم ظاهر است دیگر باطنی ندارد، اگر مراد از ظاهری نسبت به ظاهر خودش باطن است، نسبت به فهم مخاطب این نسبت باطن را نمی‌رساند باطن حقیقت با واقعیت هر امر ثابت و مطلق است. و هرکسی به فراخور توانایی خود به آن می‌رسد و نه این که واقع نسبی باشد. هر کسی نسبت به درک خود ظاهر و باطن را درک کند. این نکته نیز می‌رساند معانی باطنی دارای درجات می‌باشد، هر کسی به درجه ای می‌رسد و چنانچه معصومین (علیهم السلام) به تمام درجات آن نایل آمده‌اند، ولی این حقایق نهانی قرآن حکمت‌هایی است که مخالف مفاهیم تصدیقی قرآن نیست، ولی در عین حال معیار استنباط احکام شرعی قرار نمی‌گیرد. چه بسا کشف معانی باطن، فلسفه‌ی وجود مفاهیم تصدیقی را روشن می‌کند و این تفسیر که قرآن در ماوراء تفسیر ظاهری تفسیر رمزی باطنی دارد، سرچشمه از احادیث گرفته است، چون معصومین (ع) به خصوص نفس مقدسه پیامبر اکرم (ص) که مخاطب مستقیم دریافت‌کننده کلام وحی بوده، فرموده‌اند که قرآن دارای باطن است.

سفیر

اعجاز قرآن در زبان تفهیم

پی نوشتها :

۱. قاموس، صفحه ۶۶۳.
۲. التمهید فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۱۶.
۳. سوره توبه، آیه ۳.
۴. سوره فاطر، آیه ۴۴.
۵. سوره سبأ، آیه ۲۸.
۶. سوره هود، آیه ۷۷.
۷. سوره حاقه، آیه ۷.
۸. لغت نامه دهخدا، ج ۲، ص ۲۹۲۵.
۹. شرح تفسیر الاعتقاد یا ترجمه شعرانی، ص ۴۸۸.
۱۰. سوره فجر، آیه ۲۱.
۱۱. سوره طلاق، آیه ۳.
۱۲. سوره یوسف، آیه ۲۱.
۱۳. علوم قرآن، ص ۸۲.
۱۴. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۱۶۸.
۱۵. التمهید، ج ۴، ص ۱۶.
۱۶. علوم القرآن عند المفسرین، ج ۲، ص ۴۰۱.
۱۷. معجزه بزرگ، ص ۱۸۴.
۱۸. سوره اعراف، آیات ۱۲۲ - ۱۱۵.
۱۹. سوره بقره، آیه ۷۹.
۲۰. سوره جمعه، آیه ۵۰.
۲۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.
۲۲. تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۹۸ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۸.
۲۳. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۱، الدرر المنتوره، ج ۳، ص ۱۸۰، علوم قرآنی ص ۲۹۶ و ۲۹۷.
۲۴. بیان در علوم و مسایل قرآنی، ص ۷۰ و ۸۰.

۲۵. علوم قرآنی، استاذ معرفت، چاپ تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۰۶ و ۲۰۷؛ محاسن برقی، ص ۴۲۲.
۲۶. بیان در علوم و مسایل کلی قرآنی، ص ۵۸.
۲۷. سوره آل عمران، ۴۸ و ۴۹.
۲۸. سوره ابراهیم، آیه ۴.
۲۹. سوره طه، آیه ۱۱۳.
۳۰. سوره زمر، آیه ۲۳.
۳۱. سوره زمر، آیه ۲۸.
۳۲. سوره یوسف، آیه ۱ و ۲.
۳۳. سوره هود، آیه ۱.
۳۴. سوره طور، آیه ۳۳ و ۳۴.
۳۵. سوره هود، آیه ۱۳.
۳۶. سوره یونس، آیه ۳۲۱.
۳۷. سوره یقره، آیه ۲۳ و ۲۴.
۳۸. سوره اسراء، آیه ۸۸.
۳۹. سوره هود، آیه ۴۲.
۴۰. مفتاح العلوم، ص ۱۹۶ - ۱۹۹؛ التمهید، ج ۵، ص ۸۲ - ۷۷.
۴۱. معجزه بزرگ، ص ۱۲۶.
۴۲. سوره ماعون، آیه ۱-۷.
۴۳. سوره زحرف، آیه ۳۶.
۴۴. سوره نحل، آیه ۱۱۲.
۴۵. سوره عنکبوت، آیه ۶۷.
۴۶. سوره اسراء آیه ۸۲ و ۸۴.
۴۷. معجزه بزرگ، ص ۱۲۸ - ۱۳۵.
۴۸. سوره فاطر، آیه ۳۶ و ۳۷.
۴۹. سوره الحاقه، آیه ۳۶ و ۳۷.

۵۰. سوره عبس، آیه ۳۳ تا ۳۶.
۵۱. سوره نوره آیه ۳۵.
۵۲. علوم قرآنی، ص ۳۰۴.
۵۳. سوره بقره، آیه ۱۷۸.
۵۴. سوره بقره، آیه ۷۴.
۵۵. سوره نور، آیه ۳۹.
۵۶. سوره معارج آیه ۱۷ - ۱۵.
۵۷. سوره انعام، آیه ۱۲۲.
۵۸. سوره رعد، آیه ۱۷.
۵۹. سوره نساء، آیه ۳۴.
۶۰. سوره احزاب، آیه ۲۷.
۶۱. التمهید، ج ۵، ص ۴۲۱.
۶۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۱.
۶۳. سوره بقره، آیه ۲۶۱.
۶۴. سوره مریم، آیه ۴.
۶۵. الطراز، ج ۳، ص ۴۱۶ الی ۴۱۸؛ التمهید، ج ۷، ص ۷۴.
۶۶. سوره نجم، آیه ۲۲ - ۱.
۶۷. سوره شعراء، آیه ۸۱ - ۷۵.
۶۸. اعجاز القرآن، ص ۱۸۸ - ۲۱۶؛ علوم قرآنی، ص ۳۲۲ - ۳۲۴، تصویرالفنی، ص ۸۳ - ۸۰.
۶۹. الترتیب العین، ص ۸۶ و ۵۰۵.
۷۰. لسان العرب، ج ۸، ص ۲۷۴.
۷۱. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۵۴۷ - ۵۴۸.
۷۲. التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۲۸.
۷۳. احیاء العلوم، محمد غزالی، ج ۱، ص ۲۶۴ - ۲۶۳.
۷۴. روزنامه اطلاعات، ۸۵/۴/۲۴، ص ۶، شماره ۲۳۶۷۸.

کتابخانه
موسسه
تربیتی
جمهوری
اسلامی
ایران

۷۵. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۱۵.

۷۶. همان مدرک، ص ۱۱۳.

۷۷. سوره توبه، آیه ۲۰ - ۱.

۷۸. همان مدرک، ص ۱۱۲.

بسم

اعجاز قرآن در زبان تفهیم

بسم